

پدیده ی احمدی نژاد

م. رازی

Razi@kargar.org

پس از انتخاب احمدی نژاد به مقام ریاست جمهوری؛ تفسیرهای متفاوتی در مورد «پدیده» احمدی نژاد توسط افراد و سازمانهای اپوزیسیون نوشته شده است. برخی انتخاب او را با ظهور «فاشیسم» مقایسه کرده؛ و بعضی نیز صحبت از پیروزی جناح «اقتدارگرا» بر «اصلاح طلب» به میان آورده و روزهای سیاهی را برای ایران ترسیم می کنند. گرچه این تفسیرها جوانبی از واقعیت تلخ امروز جامعه را در بر دارد؛ اما هیچیک کل واقعیت را بیان نمی کند. روزهای سیاه و اختناق و سرکوب های شبه فاشیستی در تمام دوران پیش، از بدو پیدایش این رژیم وجود داشته و تا زمان مرگ آن ادامه خواهد یافت؛ اینها مسایل نوینی نیستند. شاید در دوره آتی سرکوب ها و ارعاب ها تشدید یابند؛ اما در ماهیت رژیم تغییر بوجود نمی آید. پرسیدنی است آیا در دوره ریاست جمهوری خاتمی لباس شخصی ها در دانشگاهها و کارخانه ها کم دست به ارعاب و کشتار زدند؟ مگر اصلاح طلبان در دوره پیش توانستند جلوی اختناق را بگیرند و وضعیت را «خوب» کردند؛ که اکنون باید منتظر وضعیت بدتری شد؟ دستگیری و کشتار دانشجویان با تائید خود خاتمی صورت گرفت. قتل های زنجیره ای در دوره خاتمی انجام شد.

در دست نداشتن تحلیل مشخص از واقعیت های اجتماعی طبعاً در مبارزه علیه رژیم خلل وارد می آورد؛ همانطور که توهم پراکنی نسبت به خاتمی، توسط بخش قابل ملاحظه ای از اپوزیسیون راست و میانه، به افت مبارزات انجامید. در واقع همان کسانی که در دوره انتخابات خاتمی دچار هیجان شده و از "نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران" سخن به میان آورده و از «اصلاحات» حمایت کردند؛ امروز از پدیده احمدی نژاد به عنوان یک عقب گرد اساسی در سیاست رژیم نام می برند. آنها در هر دو مورد اشتباه کردند. اشکال این افراد و گرایشات این است که همواره چشم امید خود را به تحولات درونی رژیم دوخته و به محض مشاهده تحولات در سطح هیئت حاکم به موضع گیری های لحظه ای و طبعاً اشتباه، دست می زنند.

واقعیت اینست که پس از انتخابات اخیر هیچ تغییر کیفی در ماهیت رژیم به وجود نیامده و هیچ زمین لرزه ای اتفاق نیافتاده است. سیاست ها و تاکتیک ها و عناصر همان است که در قبل بود. تنها اتفاقی که افتاده اینست سردمداران رژیم «واسطه» خود را تغییر داده اند. همین و بس! به جای داشتن یک واسطه دست دوم و سوم (خاتمی و رفسنجانی)؛ اکنون خود مستقیماً توسط واسطه دست اول (احمدی نژاد) امور را به مورد اجرا قرار می دهند! این تغییر در مهره های رژیم تسهیلاتی در پیشبرد سیاست های درونی و بین المللی رژیم ایجاد خواهد کرد.

بر خلاف نیروهای اپوزیسیون که از بهم خوردن رابطه با غرب صحبت به میان می آورند؛ همتهای بین المللی رژیم، موضوع را خوب درک کرده و از این تحول استقبال کردند. روزنامه تایمز مالی لندن (یکی از روزنامه های معتبر سرمایه داری بین المللی) چنین نوشت: "مدیران اجرایی شرکت های نفتی بین المللی، با سال ها تجربه در چانه زنی با ایران؛ اعتقاد دارند انتخاب رئیس جمهور محافظه کار، محمود احمدی نژاد، صرفنظر از گزافی گویی ها راست روانه اش، برای سرمایه گذاری خارجی؛ ممکن است مثبت باشد. آنها (مدیران اجرایی) می گویند این انتخابات بن بست کنونی که نتیجه جدال درونی بین لیبرال ها و محافظه کاران است؛ را حل می کند." (تایمز مالی؛ ۲۸ ژوئن ۲۰۰۵-۷ تیر ۱۳۸۴). همچنان یکی از مدیران اجرایی شرکت های نفتی مشخصاً چنین می گوید: "ما باید با این واقعیت خود را تطبیق دهیم؛ وضعیت زیاد بدی نیست.... معمولاً آسان تر است که با یک محافظه کار، در یک نظام محافظه کار چانه بزیم. (همان منبع). منظور اینست که با «اصلاح طلبان» مدافع نظام محافظه کار؛ مانند خاتمی، کار دشوار بود و تا با احمدی نژاد! تغییرات اعلام شده نفتی از جانب کمال دانشیار در مورد «قراردادهای بیع متقابل» (پای پک) مسئله چندان مهمی برای سرمایه داری غربی نبوده؛ زیرا اوتاکید کرد که: "آقای احمدی نژاد هم حتماً از جذب سرمایه گذاری خارجی حمایت می کند. البته با تاکید بر استفاده از حداکثر توان و منابع داخلی". تنها این موارد نمایانگر تداوم مشی «اصلاح طلبانه» دوره پیش است.

تغییر سیاست چه زمانی رخ داد

پس از اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ در به رسمیت شناختن رژیم به عنوان دولتی «معتدل» و برقراری روابط اقتصادی و سیاسی رسمی با آن؛ حمید رضا عاصفی سخنگوی وزارت امور خارجه و محمد جواد ظریف معاون وزارت امور خارجه رضایت خود در مورد این تصمیم را اعلام کردند. این واقعه به تنهایی نمایانگر کاهش اختلافات درونی رژیم در مورد جهت گیری به سمت سرمایه داری جهانی بود.

بی تردید جناح های هیئت حاکم، کماکان اختلافاتی در مورد نزدیکی به دول سرمایه داران به ویژه دولت آمریکا با یکدیگر داشته و کماکان دارند. اما، قابل ذکر است که دو سال پیش اختلاف در مورد آمریکا تنها زمانی تشدید شد که جورج بوش ایران را «محور اهریمنی» خواند. از این گذشته «اختلافات» دو جناح «اقتدار گرا» و «اصلاح طلب» تماماً به دو نظرگاه طرفدار «غرب» و «ضد غرب» تقسیم نگردید. قابل ذکر است که اختلافات درونی رژیم از روز نخست بر سر دو شکل و روش از یک نظام سرمایه داری بوده است. یکی خواهان حفظ وضعیت موجود و ادامه یک نظام و اقتصاد اسلامی (ملوک الطوائفی) با رابطه ای «مشخص» با سرمایه داری جهانی بوده (مانند دولتهای سوریه و لیبی)؛ و دیگری خواب بازگشت به دوران طلایی شاهنشاهی را در سر پرورنده است. اولی متکی به تراکم مراکز قدرت و سودجویی های لحظه ای و کوتاه مدت بوده؛ و دومی خواهان تمرکز قدرت و ایجاد یک نظام مدرن سرمایه داری. اختلافات درونی هیئت حاکم همواره بر سر کشمکش قدرت یک جناح در مقابل دیگری بوده است. هیچگاه بر سر سرکوب، ارعاب و استثمار کارگران اختلافی نبوده است.

نظام حاکم بر ایران شکل ویژه ای از یک نظام سرمایه داری است. همواره کشمکش های درونی ما بین جناح حامی «نظام اسلامی»؛ و جناح طرفدار احیای یک نظام سرمایه داری مدرن متمایل به سرمایه داری جهانی، وجود داشته است. اما، در عرض بیش از دو دهه منطق سرمایه داری، جناح «معتدل» را قابل قبول تر جلوه داده است.

سرمایه داری جهانی نیز به همین منظور دائماً در حال تقویت جناح متمایل به سرمایه داری «مدرن» بوده است. برای سرمایه داری جهانی وجود یک دولت متمرکز سرمایه داری که گردش سرمایه و سرمایه گذاری را تضمین کند، ضروری است. بدیهی است که نظام ملوک الطوائفی اسلامی با شکل قرون وسطی قادر به چنین کاری نخواهد بود.

از اینرو است که در درون هیئت حاکم همواره گرایش دوم به اشکال مختلف ظاهر گشته است. در ابتدا دولت بازرگان مدافع این نظریات بود؛ پس از آن بنی صدر، سپس رفسنجانی و خاتمی این گرایش را نمایندگی می کردند. بر خلف نظریات برخی که «اصلاحات» دوره خاتمی را نقطه عطفی در این روند به شمار می آوردند، مسنله «اصلاح طلبی» به مفهوم گرایش به سرمایه داری جهانی از روز نخست تشکیل «حکومت جمهوری اسلامی» وجود داشته است. تنها تفاوت این بود که به تدریج این گرایش تقویت گشته است. امروز، تسلیم شدن جناح «اقتدار گرا» (به علت عمق بحران اقتصادی و سیاسی)، به منطق روند سرمایه داری در ایران؛ مشاهده می شود. به سخن دیگر «اقتدارگرایان» خود «اصلاح طلب» شده اند!

برای نمونه محمد خزاعی، معاون وزیر اقتصادی، ۲ سال پیش اعلام کرد که رژیم با دولت آمریکا مسنله دارد؛ اما با «تاجران آمریکایی اختلافی ندارد»! گویا تاجران آمریکایی پدیده جدایی از دولت سرمایه داری آمریکا هستند! رژیم ایران با وجود چار و جنجالهایی ضد آمریکایی در سه ماه اول سال ۲۰۰۲، ۳۰ میلیون دلار کالا به آمریکا صادر کرده و ۹ میلیون دلار رجنس آمریکایی به ایران وارد کرده بود (راديو آزادی- ۱۵ ژوئن ۲۰۰۲). این ارقام در سال پیش بیشتر شده است. بدیهی است که کلیه سفرهای سردمداران رژیم در سال های پیش به کشورهای اروپایی و ارتباطات با آمریکا در خفا و بدون مشورت و حتی اجازه جناح «اقتدار گرا» غیر عملی می بود. واضح است که در دوره خاتمی دو جناح هیئت حاکم در مورد برقراری روابط اقتصادی و سیاسی با دول سرمایه داری اروپایی (و سپس دولت آمریکا) به نظریات مشترکی رسیدند. البته اختلافات همواره از جانب برخی از مهره های راستگرای رژیم ابراز خواهد شد، اما این اختلافات عمدتاً جنبه تزئینی داشته و در راستای عوامفریبانه برای جلب رضایت پایه های «حزب الله» رژیم تدوین شده اند. شکل ظاهری و تبلیغات احمدی نژاد نیز به این منظور تدوین شده است. جناح «اقتدارگرا»، امروز به نیکی درک کرده که برای حفظ نظام کنونی و قدرت سیاسی خود بایستی به چنین منطقی در جهت همسویی با دول سرمایه داری جهانی تن دهد.

به دست گرفتن مجلس هفتم نتیجه اخذ این تصمیم بود. و انتخابات ریاست جمهوری در تداوم آن صورت پذیرفت. به سخن دیگر سردمداران رژیم مدتهاست که دست از «اقتدارگرایی» برداشته «اصلاح طلب» شده اند! اما اصلاح طلبی آنها باید ظاهری «اسلامی» و نه «غربی» داشته باشد. این ظاهر سازی نیز برای از دست ندادن پایه های حزب الله و خانواده و شهدا و غیره طرحی ریزی شده است. بدیهی است که چرخش به سمت غرب و تسلیم شدن در مقابل دول غربی و آمریکا بدون این ظاهر سازی دچار ناهنجاری می شد. «اصلاح طلبی» هم در ایران بهتر از این نمی تواند باشد و آن در نهایت مورد پذیرش غرب نیز قرار خواهد گرفت.

تغییر سیاست چه زمانی تشدید شد

چرخش «اقتدارگرایان» به «اصلاح طلبی» در واقع بلافاصله پس از اشغال خاک عراق توسط دول آمریکا تشدید شد. برای ثبت این چرخش به نام خود و تدارک انتخابات ریاست جمهوری اخیر، سیاست نوین هیئت حاکم را رفسنجانی با حمایت خامنه ای فرموله کرد. فصلنامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام

ایران منتشر می شود در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق؛ در مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع به چاپ رسانده که وی در آن به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخت. او در این مصاحبه ذکر می کند که "ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است." وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: "اینکه بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم عمل می کنیم، اسلامی نیست." وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

در پی این اظهارات؛ جهت گیری نوین باند راست در راستای جلب اعتماد دول غربی تشدید شد. بدیهی است که دول امپریالیستی نیز برای سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مدامی که منافع آنها تضمین گردد. و اکنون باند راست چنین نقشی را عهده دار شده است.

در انتخابات هفتم مجلس شورای اسلامی، تحولاتی در درون هیئت حاکم رخ داد که نظر مطبوعات سرمایه داری اروپایی را به خود جلب کرد. عقب نشینی دولت در امضا پروتکل اتمی توسط شخصی «نا شناخته» و «غیر رسمی» با نام «سید حسن روحانی» دبیر شورای عالی امنیت ملی، و سفرهای او به فرانسه و ملاقات وی با ژاک شیراک و یک سلسله مذاکرات با دول غربی و قول باز کردن درهای ایران بر روی سرمایه داران بین المللی؛ چشمک زدن هایی به دولت اسرائیل، نهایتاً روزه های امیدی برای «آشتی» دائمی دول اروپایی و آمریکا با نظام جمهوری اسلامی؛ به وجود آورده است. حسن روحانی به عنوان «حلال مشکلات» و «مشعل دار محافظه کاران واقع بین» ارزیابی شد (تایمز مالی لندن، ۲۱ ژانویه ۲۰۰۴)؛ و او فردی «قابل اعتماد» و نماینده رسمی خامنه ای و «وزیر امور خارجه اعلام نشده» معرفی شد (اکنونمیست؛ ۱۷-۲۳ ژانویه ۲۰۰۴). به دنبال آن سفر ولیعهد بریتانیا با توافق دولت آن کشور به ایران؛ مهر تاییدی بود بر سیاست های راستگرایان رژیم ایران. کسانی که امروز ادعا دارند که احمدی نژاد یک شبه ظهور کرده و فاشیزم را آورده؛ باید توضیح دهند که چگونه نزدیک ترین فرد به خامنه ای تا کنون با ملاقات ها؛ قرارداد ها و پیمان ها با دول غربی دست زده است؟ آیا این ارتباطات چند ساله نشان نمی دهد که خود خامنه ای برای حفظ نظام «اصلاح طلب» شده است؟

۹ تیر ۱۳۸۴

سایر مقالات در همین زمینه:

[احمدی نژاد و مسئله فاشیزم](#)

[دموکراسی رفسنجانی؟](#)

[چرخش اروپا، ماهیت رژیم و چشم انداز جنبش کارگری](#)